

اعتبار برهان لمّ و انّ بر پایه قاعده

«ذوات الاسباب لا تعرف الا بسببها»

محمدعلی نوری، طلبه سطح ۴ حوزه *

چکیده

منطقدانان هر یک از دو روش لمّ و انّ در اقامه استدلال را برهان می‌شمارند، اما پرسش اینست که آیا هر دوی آنها از اعتبار یکسان برخوردارند و آیا هر دو مفید یقین منطقی هستند؟ ابن‌سینا بر پایه قاعده «ذوات الاسباب» - که می‌گوید شناخت موجودات دارای سبب، تنها با شناخت سبب آنها ممکن است - بر این باور است که تنها برهان لمّ که مفید یقین تام است از اعتبار منطقی برخوردار است و برهان انّ را بدلیل اینکه مفید یقین منطقی نیست، نمیتوان معتبر دانست؛ البته او برهان انّ از راه ملازمات عامه را معتبر و مفید یقین تام میدانند. ملاصدرا، برخلاف ابن‌سینا، همه براهین انّ را معتبر میدانند، چراکه بنظر وی وجود معلول بگونه یقینی از وجود علت حکایت میکند و در نتیجه با علم به وجود معلول، بگونه یقینی علم به وجود علت نیز بدست می‌آید. این نوشتار نشان خواهد داد که سخن ابن‌سینا درست است و دیدگاه ملاصدرا، بدلیل ناسازگاری با مبانی پذیرفته شده منطقی، پذیرفتنی نیست.

کلید واژگان

برهان لمّ

قاعده ذوات الاسباب «انّ از راه ملازمات عامه»

ابن‌سینا ملاصدرا

مقدمه

برهان که قیاسی است تشکیل یافته از مقدمات یقینی، برای دستیابی به نتیجه یقینی^۱، به دو نوع لمّ و انّ تقسیم میشود. برهان لمّ قیاسی است که حد وسط در آن هم علت تصدیق به وجود اکبر برای اصغر یا سلب آن از اصغر است و هم علت وجود و تحقق اکبر برای اصغر یا سلب آن از اصغر در خارج^۲. برهان لمّ، خود به مطلق و غیر مطلق تقسیم میشود. در برهان لمّ مطلق، حد وسط علاوه بر اینکه علت وجود اکبر در اصغر است، علت وجود خود اکبر نیز هست اما در برهان لمّ غیر مطلق، حد وسط تنها علت وجود اکبر در اصغر است و علت وجود خود اکبر نیست^۳. برهان لمّ غیر مطلق نیز بر سه گونه است: (۱) حد وسط معلول

*.Email: meshkat1009@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۵ تاریخ تأیید: ۹۴/۷/۱۲
این مقاله برگرفته از رساله سطح سه حوزه با عنوان «ماهیت اعتبار و کاربرد برهان لمّ و انّ» است.

۱. ابن‌سینا، الشفاء، البرهان، ص ۷۸.

۲. همان، ص ۷۹.

۳. همان، ص ۸۱-۸۰.

وجود اکبر است. ۲) حد وسط معلول وجود اصغر است. ۳) حد وسط نه معلول وجود اکبر و نه معلول وجود اصغر است.^۴

برهان آن، قیاسی است که حد وسط در آن تنها علت تصدیق به وجود اکبر برای اصغر یا سلب آن از اصغر است و علت ثبوت خارجی وجود اکبر برای اصغر نیست.^۵ برهان آن بر دو قسم است: ۱) حد وسط در وجود، نه علت وجود اکبر در اصغر و نه معلول وجود اکبر در اصغر است، بلکه یا با اکبر نسبت تضایف دارد یا همراه با اکبر معلول یک علتند و با هم عروض پیدا میکنند و یا غیر اینها از اموری که اوسط طبعاً با وجود اکبر معیت و تلازم دارد. این قسم از برهان آن، «آن مطلق» نام دارد. ۲) حد وسط در وجود، معلول وجود اکبر در اصغر است. این قسم از برهان آن، دلیل نامیده میشود.^۶

ارزش منطقی برهان لمّ و آن و نقش قاعده «ذوات الاسباب» در اینباره

همه اقسام برهان در این جهت مشترکند که حد وسط آنها شناخته شده‌تر از نتیجه و بنابراین علت علم به نتیجه است؛ برهان نامیدن هر یک از آنها نیز بهمین دلیل است.^۷ اما با دقت در نوع رابطه واقعی میان حدود هر یک از آنها، روشن میشود که نمیتوان همه آنها را برهان تام و مفید یقین دائم دانست.

ابن سینا میگوید: در میان براهین تنها برهان لمّ مفید یقین دائم است، زیرا در فرایند برهان لمّ، از علت به معلول استدلال میشود و سیر از علت به معلول منتج یقین دائم است. اما در برهان آن از معلول به علت استدلال میشود و این فرایند منتج یقین دائم نیست. او با لحاظ قاعده «ذوات الاسباب لاتعرف الا باسبابها» که بر پایه آن، شناخت موجودات دارای

سبب تنها با شناخت سبب آنها ممکن است، معتقد است هیچکدام از دو برهان آن دلیل و آن مطلق که در آن از معلول یک علت ثالثه به معلول دیگرش استدلال میشود و بنابراین بخشی از آن سیر از معلول به علت است، به این دلیل که در آنها از معلول بر علت استدلال میشود و نه از علت بر معلول، مفید یقین دائم نیستند.^۸

علامه طباطبایی دلیل معتبر نبودن برهان آن بر پایه قاعده «ذوات الاسباب» را چنین توضیح میدهد: با پذیرش اینکه علم به معلول جز از راه علم به علت ممکن نیست، اگر علم به علت بر علم به معلول متوقف باشد، دور رخ میدهد و دور باطل است.^۹

در تأیید دیدگاه ابن سینا، افزون بر دلیل منجر شدن به دور، میتوان گفت برای داشتن نتیجه یقینی و ضروری در برهان، باید ثبوت محمول نتیجه برای موضوع نتیجه، معلول علتی باشد که اگر آن علت در موضوع یافت شود، آنگاه وجود محمول برای موضوع هم ضرورت پیدا میکند؛ زیرا انفکاک معلول از علت محال است. در برهان لمّ از آنجا که به علت نتیجه علم داریم، با حد وسط قرار دادن آن، بگونه یقینی و ضروری اکبر را برای اصغر اثبات میکنیم. در برهان آن، معلول، حد وسط و علت، حد اکبر واقع میشود و در این حالت علم یقینی ضروری بدست نمی‌آید، زیرا هنوز ثبوت اکبر که علت است، برای اصغر ثابت نیست و بنابراین ثبوت خود اوسط معلول هم برای

۴. همان، ص ۸۴-۸۰.

۵. همان، ص ۷۹.

۶. همان، ص ۸۰-۷۹.

۷. طوسی، اساس الاقتباس، ص ۲۷۵؛ حلی، الأسرار الخفیه، ص ۲۰۲.

۸. ابن سینا، الشفاء، البرهان، ص ۸۷.

۹. طباطبایی، تعلیقات اسفار، ج ۶، ص ۲۷.

اصغر ثابت نمیشود و چون مقدمه ضروری نیست، نتیجه هم بحکم اینکه تابع احس مقدمات است، ضروری نمیباشد.^{۱۰}

بر پایه این سخنان، برهان آن را نمیتوان برهان تام دانست، زیرا در نگاه منطقدانان برهان تام قیاسی است که مفید یقین ضروری باشد و در برهان آن یقین ضروری بدست نمی آید.

شرط اعتبار منطقی برهان آن دلیل

برهان آن دلیل در یک صورت مفید یقین است و آن هنگامی است که به منحصره بودن علت علم داریم. در این صورت، با علم به معلول، یقیناً علم به علت نیز حاصل میشود؛ زیرا تخلف علت منحصره از معلول محال است.^{۱۱} در اینباره میتوان به این نکته نیز التفات کرد که شریفت و قویتر دانستن برهان لم از برهان آن، از آنروست که علم به علت، هم علم به ماهیت معلول و هم علم به وجود معلول را اقتضا دارد، اما علم به معلول تنها علم به وجود علت را اقتضا دارد و مقتضی علم به ماهیت علت نیست.^{۱۲} بدیگر سخن، علم به علت، علم به معلولی معین و مشخص را مستلزم است، اما علم به معلول، علم به علتی معین و مشخص را مستلزم نیست بلکه مستلزم علت اجمالی است.^{۱۳} در این صورت، اگر در برهان آن دلیل، به منحصره بودن علت علم داشته باشیم، علم به معلول، هم علم به وجود علت و هم علم به ماهیت علت، یا بدیگر سخن علم به علتی معین و مشخص را همراه دارد و بنابراین این برهان در افاده یقین در رتبه برهان لم قرار میگیرد.

با این وجود، باید توجه داشت که در بیشتر موارد، به منحصره بودن علت علم پیدا نمیکنیم. از اینرو آن دلیل در بیشتر اوقات مفید یقین تام و دائم نیست و

■ در فرایند برهان لم، از علت به معلول استدلال میشود و سیر از علت به معلول منتج یقین دائم است اما در برهان آن از معلول به علت استدلال میشود و این فرایند منتج یقین دائم نیست. برهان آن دلیل در یک صورت مفید یقین است و آن هنگامی است که به منحصره بودن علت علم داریم.

بنابراین بیشتر برای اثبات جزئیات بکار میرود و در اثبات کلیات که نیازمند یقین تام و دائمند، بکار نمی آید.^{۱۴}

ملاصدرا میگوید آن دلیل را در حالتی که علت منحصره نباشد نیز «برهان» مینامند و برهان شمردن آن به این دلیل است که علم به معلول بگونه یقینی مستلزم علت اجمالی است، اگرچه بگونه یقینی مستلزم علت معین نیست بلکه دلالتش بر علت معین بگونه ظنی است.^{۱۵} نتیجه‌ی که ملاصدرا از این سخن میگیرد، همانگونه که در جای دیگر نیز این بحث را مطرح کرده که در ادامه به آن اشاره می‌کنیم - آنست که برهان آن دلیل در حکم برهان لم است و یقین تام را افاده میکند.

۱۰. مصباح یزدی، شرح برهان شفاء، ج ۱، ص ۲۲۵.

۱۱. طوسی، أساس الاقتباس، ص ۲۷۶؛ مصباح یزدی، تعلیقه بر نه‌ایة الحکمه، ص ۱۴.

۱۲. طوسی، شرح الاشارات و التنبیها، ج ۱، ص ۳۰۱.

۱۳. همانجا؛ ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۶، ص ۱۶۷؛ سبزواری، شرح المنظومه، ج ۱، ص ۳۲۸؛ شهابی، دهر خرد، ص ۳۴۰.

۱۴. طوسی، اساس الاقتباس، ص ۲۷۶.

۱۵. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۶، ص ۱۶۷.

علامه طباطبایی با این سخن مخالفت کرده و معتقد است هیچکدام از دو نوع برهان آن، چه دلیل و چه آن مطلق، مفید یقین نیستند و بنابراین نمیتوان آنها را برهان نامید.^{۱۶} البته وی در مقام نفی معنای مطلق برهان از آن دلیل و آن مطلق نیست، بلکه تنها برهان تام و ضروری را از آنها نفی میکند. گواه این سخن آنست که وی یقین در منطق را تصدیقی میداند که تام و ضروری باشد و لذا دو برهان آن مطلق و دلیل که منتج یقین تام و ضروری نیستند، از معنای برهان تام و ضروری بیرون خواهند بود.

اعتبار برهان آن دلیل - در صورتی که حد وسط دارای علت منحصره باشد - را میتوان درباره برهان آن مطلق که حد وسط و حد اکبر، هر دو معلول علت واحد هستند نیز صادق دانست، زیرا اگر در این برهان، حد وسط و حد اکبر از علت منحصره برخوردار باشند، با شناخت حد وسط پی میبریم که علتش وجود دارد و با آگاهی از وجود علت، میتوانیم تحقق معلول دیگر آن علت را بگونه یقینی استنباط کنیم.

طرح چند اشکال به عدم اعتبار برهان آن و پاسخ به آنها از سوی ابن سینا

ابن سینا اشکالاتی را به عدم اعتبار برهان آن و ارتباطش با قاعده «ذوات الاسباب» طرح کرده و سپس به آنها پاسخ میدهد:

۱. درباره برهان آن مطلق که حد وسط و نتیجه آن با هم تضایف دارند، ممکن است کسی بگوید نمیتوان بر پایه قاعده «ذوات الاسباب لاتعرف الا باسبابها»، به عدم اعتبار این برهان حکم کرد، زیرا با اینکه استدلال در این برهان از علت به معلول نیست بلکه از یک متضایف به متضایف دیگر است، اما نتیجه آن یقینی و غیر قابل تردید است. بنابراین، اعتبار

این برهان یک نمونه نقض برای قاعده «ذوات الاسباب» میباشد.

پاسخ: هنگامی که دو چیز در کارند و هیچیک به ذات و طبیعت دیگری وابسته نیست بلکه یکی از آنها یا هر دوی آنها به شیء سومی وابسته است، هیچیک از آندو بوسیله دیگری لزوم و وجوب پیدا نمیکند بلکه تنها با آن معیت دارد و بنابراین هیچیک از آن دو بوسیله دیگری یقینی نمیشود. در این صورت، اگر یکی از آنها از راه علت معلوم گردد، اگر دیگری نیز از راه علت معلوم شود، پس واسطه قرار دادن دیگری ذاتاً مفید یقین نیست، زیرا این یقین در حقیقت از راه علت بدست آمده است. اگر یکی از آندو از راه علت معلوم شود و دیگری همچنان مجهول بماند و با اولی معلوم نشود، ولی علم اول شأنیت داشته باشد که علم به دیگری از راه آن بدست آید، در این صورت معلوم میشود میان آندو امر رابطه تضایف برقرار نیست، زیرا دو امر متضایف باید با هم در ذهن حاضر شوند و اگر چنین نباشد، از قبیل رابطه دو برادر نخواهد بود، زیرا یکی از آن دو امر برای اصغر از دیگری شناخته شده‌تر است و دیگری که اکبر است برای اوسط شناخته شده است. در این صورت علتی که اکبر را برای اوسط ایجاب میکند، اگر اکبر را برای اصغر نیز ایجاب کند، دیگر به اوسط نیاز نخواهد بود. اگر اکبر بگونه‌یی است که بواسطه اوسط برای اصغر واجب میشود (یعنی اکبر هنگامی که با ملاحظه اوسط در نظر گرفته شود، دیگر برای اصغر در حد امکان نیست بلکه لزوم دارد) معلوم میشود اوسط نیز مدخلیت و علیتی برای ثبوت اکبر در اصغر دارد و این البته خلاف فرض پیشین است. اگر هنگامی که اکبر را با ملاحظه اوسط در نظر میگیریم، هنوز هم

۱۶. طباطبایی، تعلیقات اسفار، ج ۶، ص ۱۷۸.

برای اصغر امکان دارد و وجوب پیدا نمیکند، آشکار میشود که با این اوسط نمیتوان یقین به نتیجه را بدست آورد.^{۱۷}

البته ابن سینا منکر یقینی بودن استدلال از یک متضایف به دیگری نیست، اما نه از باب برهانی بودن آن بلکه از باب (مثلاً) تحلیلی بودن قضایای بکار رفته در آن؛ از اینرو یقین حاصل از آن را برای علوم سودمند نمیداند. او در اینباره میگوید: استدلال از یک متضایف به متضایف دیگر، در علوم کاربرد چندانی ندارد، زیرا نفس علم به اینکه «زید برادر است» علم به اینکه «زید برادر دارد» نیز شمرده میشود، یا دستکم بر این علم مشتمل است. پس در این قیاس، نتیجه شناخته شده‌تر از صغری نیست. اگر هم چنین نباشد و شما با اینکه میدانید زید برادر است، هنوز ندانید زید برادری دارد یا نه، روشن میشود که اساساً معنای «زید برادر است» را درست تصور نکرده‌اید. بنابراین بهتر است اینگونه موارد را اصلاً قیاس ندانیم، چه رسد به اینکه آنها را برهان تلقی کنیم.^{۱۸}

خواجه طوسی نیز در اینباره میگوید: متضایفان چه در وجود و چه در علم همراه هم هستند. از اینرو، علم به آنها با هم حاصل میشود و معنا ندارد که علم به یک طرف اضافه حاصل شود اما طرف دیگر هنوز مجهول باشد.^{۱۹}

۲. قیاس استثنایی «این عدد یا زوج است یا فرد و لکن زوج نیست، پس فرد است»، مثال نقض دیگر برای قاعده «ذوات الأسباب لاتعرف الا باسبابها» شمرده میشود، زیرا نتیجه این قیاس، یقین دائم و غیر قابل زوال است و با این وجود، استثناء در این قیاس که در حکم حد وسط قیاس اقترانی است، علت اکبر (فردیت عدد) نیست بلکه استثناء و اکبر هر دو لازمه

و محمول یک عدد فرد (برای مثال سه) هستند. حتی اگر میان این دو محمول علیتی را فرض کنیم، بهتر آنست که فردیت علت عدم زوجیت باشد، زیرا فردیت امری نفسی و صفت ذات عدد فرد است، اما عدم زوجیت امری بیرون از ذات عدد فرد است که بوسیله فردیت انتزاع میشود و آشکار است که صفت ذاتی شیء برای علیت مناسبتر است.

پاسخ: جمله استثنائی «فلان عدد زوج نیست» از دو حال بیرون نیست: (۱) بر مقدمه‌یی مبتنی است که ذاتاً و ضرورتاً زوج بودن عدد مذکور را ایجاب نمیکند. در این صورت علم به چنین مقدمه‌یی یقینی نیست و بتبع آن، نتیجه قیاس – «پس این عدد فرد است» – نیز از ناحیه این مقدمه یقینی نیست. (۲) مبتنی بر علتی است که ایجاب میکند عدد مذکور زوج نباشد و میدانیم این علت همان نداشتن حد زوجیت است و فقدان حد زوجیت نیز ناشی از اینست که عدد مذکور اولاً و بالذات حد فردیت را داراست. پس این قیاس بیفایده است، زیرا نتیجه آن پیش از تشکیل قیاس معلوم است و حال آنکه قیاس استثنایی در صورتی سودمند است که نتیجه‌اش پس از استثناء معلوم گردد نه پیش از آن.^{۲۰}

۳. بر یقینی نبودن نتیجه «ان دلیل» و بتبع آن بر اعتبار قاعده «ذوات الأسباب لاتعرف الا باسبابها»، این اشکال نقضی قابل طرح است که ما از مصنوع، بالضروره به سازنده آن علم پیدا میکنیم و این علم یک تصدیق دائم و غیر قابل زوال است. با این وجود، استدلال در این قیاس استدلال از معلول بر علت است.

۱۷. ابن سینا، الشفا، البرهان، ص ۹۰-۸۹.

۱۸. همان، ص ۹۰.

۱۹. طوسی، اساس الاقتباس، ص ۲۷۶.

۲۰. ابن سینا، الشفا، البرهان، ص ۹۰-۸۹.

■ شریفت‌ر و قویتر دانستن
برهان لمّ از برهان انّ، از آنروست
که علم به علت، هم علم به ماهیت
معلول و هم علم به وجود معلول را
اقتضا دارد، اما علم به معلول تنها
علم به وجود علت را اقتضا دارد
و مقتضی علم به ماهیت
علت نیست.

پاسخ: این مثالهای نقضی دو صورت دارند: یا بصورت جزئی و شخصی هستند - مانند «این خانه مصوّر است و هر مصور دارای مصوری است. پس این خانه دارای مصوری است» - یا بصورت کلی - مانند «هر جسم مرکب از ماده و صورت است و هر مرکب دارای ترکیب کننده‌یی است. پس هر جسم دارای ترکیب کننده‌یی است» - درباره‌ی نخست، باید گفت: این مثال بیرون از محل بحث است، زیرا براهین بکار رفته در علوم براهینی هستند که نتایج دائم، ضروری و کلی دارند نه جزئی و متغیر. درباره‌ی گونه‌ی دوم که دارای صغرای کلی است، باید قیاس را تحلیل کنیم؛ ترکیب از ماده و صورت یا از ذاتیات و مقومات جسم است یا عرض لازم بدون واسطه‌ی آن و یا عرض لازم با واسطه‌ی آن. اگر عرض لازم جسم باشد و در اتصاف جسم به آن، سبب در کار نباشد، میتواند یا از اموری باشد که بر آنها برهان «انّ از راه ملازمات عامه» که مفید یقین است اقامه شود یا علت ثبوت نتیجه باشد که در این صورت برهان تشکیل یافته از آن، لمّ است.

اگر عرض لازم بلاواسطه ذات نباشد بلکه مع
الواسطه باشد، مقدمه تشکیل یافته از آن (صغری)

همانند نتیجه قیاس، مجهول و غیر یقینی است و بنابراین نتیجه قیاس یقینی نخواهد بود. اگر ترکیب از ماده و صورت، ذاتی جسم یا از لوازم بیّن و بدون سبب جسم باشد، گرچه صغری بیّن است، اما با دقت در کبری روشن میشود که قیاس برهان لمّی است نه انّی؛ زیرا محمول در کبری «دارای مؤلف» است نه خود «مؤلف»، چون حمل «مؤلف» بر «مؤلف» غلط و ناممکن است و اساساً علت بر معلول قابل حمل نیست. پس نمیتوان گفت علت، حد اکبر و معلول، حد وسط است و استدلال از معلول به علت میباشد، بلکه بعکس، مؤلف و معلول بودن جسم، دلیل علتدار بودن آن است. بنابراین، ترکیب جسم از ماده و صورت علت است و اتصافش به مؤلف داشتن، معلول؛ و این استدلال، استدلال از علت به معلول است^{۲۱}.

دیدگاه صدرایی درباره اشکال نقضی به عدم اعتبار انّ دلیل

اشکال سوم ابن سینا، یعنی استناد به وجود مثال نقض برای یقینی نبودن نتیجه انّ دلیل، مورد توجه ملاصدرا نیز قرار گرفته^{۲۲} و در پاسخ آن همانند ابن سینا معتقد است این برهان، استدلال از معلول به علت نیست بلکه استدلال از علت به معلول است^{۲۳}. ملاصدرا سپس این ویژگی را به همه براهین انّ دلیل تعمیم

۲۱. همان، ص ۸۸-۸۷.

۲۲. «ولقائل أن يقول إننا إذا علمنا وجود البناء علمنا أن له بانياً مع أن البناء لا يكون علة للبانى بل الأمر بالعكس» (ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۳، ص ۴۳۲).

۲۳. «فتقول العلم بالبناء لا یوجب العلم بالبانى بل یوجب العلم باحتیاج البناء إلى بناء و احتیاجه إلى البناء حکم لاحق لذاته لازم له معلول لماهیته فیکون ذلك استدلالاً بالعله علی المعلول ثم العلم بحاجة شیء إلى شیء لماکان مشروطاً بالعلم بكل واحد منهما لاجرم صار البانى معلوماً لكون العلم بالإضافة إليه حاصلًا» (همان، ص ۴۳۳).

میدهد و میگوید: همهٔ براهین آن از ایندست، همانند براهین لم هستند، زیرا شناخت نتیجه در آنها جز از راه اضافهٔ علت به معلول حاصل نمیشود. در براهین آن از ایندست، حد وسط اگرچه از جهت وجود فی نفسه اش معلول است، با توجه به وصف معلول بودن و نقص امکانش، علت نیاز به علت غیر معین است. بنابراین، براهین آن مفید یقین، از این لحاظ که مفید وجود علت غیر معینند، یقین آورند و از این جهت که دلیل هستند و تنها مفید نشانه و اثری از علت معین و نه خود علت معینند، ظن آور میباشند^{۲۴}.

از این تعمیم ملاصدرا میتوان استنباط کرد که وی برهان آن دلیل را در حکم برهان لم و مفید یقین میداند، زیرا در نگاه وی حد وسط در برهان آن دلیل از حیث معلول بودنش حاوی نیاز به علت است و از این حیث بر وجود علت اجمالی و غیر معین دلالت دارد. بنابراین، حد وسط در آن دلیل علت نیاز به علت است و از این جهت میتوان آن را برهان مفید یقین دانست؛ گرچه از این جهت که بر علت معین دلالت ندارد، دلیل است و مفید یقین نیست.

استاد جوادی آملی با پذیرش دیدگاه ابن سینا در این بحث، معتقد است: گاه از قیاس خاص یقین حاصل میشود اما در اثر تسامح منشأ حصول آن روشن نیست و بدلیل خلط میان جزء و کل، پنداشته میشود که در آن قیاس از معلول به علت پی برده شده است. ولی کسانی مانند شیخ الرئیس، با تحلیل منطقی به این نتیجه میرسند که حصول یقین به علت از راه معلول محال است و بنابراین با ریشه‌یابی این قیاسهای مفید یقین میفهمند که مدار استدلال در آنها پی بردن از علت به معلول است.

وی سپس در مقام تنقیح این بحث، در قالب قیاس «کل جسم مؤلف من هیولی و صورة و کل مؤلف فله

مؤلف. فکل جسم فله مؤلف» میگوید: اولاً، حد وسط معلول جزء حد اکبر است که «مؤلف» باشد (نه کل حد اکبر). ثانیاً، میان حد وسط و حد اکبر که «له مؤلف» باشد، رابطهٔ تلازم برقرار است نه علیت و معلولیت؛ چون هیچکدام علت دیگری نیستند. ثالثاً، حد وسط گرچه علت کان تامهٔ حد اکبر «له مؤلف» نیست، ولی علت کان ناقصه آن هست؛ یعنی گرچه خود حد اکبر عبارتست از وجود غیری و نعتی، اما ثبوت همین وجود غیری و نعتی برای حد اصغر بواسطهٔ حد وسط است و چون معیار در لمّی بودن برهان آنست که حد وسط علت ثبوت کان ناقصهٔ حد اکبر برای حد اصغر باشد و در قیاس مذکور نیز چنین است، پس قیاس یاد شده برهان لمّی است نه آن.

آقای جوادی آملی سپس با اشاره به اینکه علاوه بر بهمنیار و خواجه طوسی، ملاصدرا هم در شرح اصول کافی معتقد است اینگونه قیاسها لم هستند، بحث را پایان میرساند و به این دیدگاه ملاصدرا در اسفار که این مثالها از نوع آن دلیل هستند و همهٔ قیاسهای آن دلیل همانند براهین لم مفید یقین هستند، اشاره نمیکند^{۲۵}.

طرح چند اشکال به اعتبار برهان آن و پاسخ ملاصدرا به آنها

ملاصدرا اعتبار برهان آن را میپذیرد و پس از ذکر

۲۴. «و جمع البراهین الإنیة من هذا القبیل فإنها کالبراهین اللمیة فی أن العلم لا یحصل فیها إلا من جهة إضافة العلة إلى المعلول؛ فإن المعلول وإن کان بحسب وجوده فی نفسه معلولاً و لکن بوصف معلولیتته و نقص امکانه علة للحاجة إلى علة ما من العلل، فکون برهان الإن برهاناً مفیداً للیقین لأجل إفادته یجاب وجود علة ما علی الإطلاق لهذا المعلول و کونه دلیلاً مفیداً للظن لأجل إفادته علامة من علامات العلة المخصوصة و أثراً من آثارها». (همانجا).

۲۵. جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه، بخش ۱ از ج ۶، ص ۱۹۵-۱۹۳.

اشکالاتی که ممکن است به این برهان گرفته شود، به همه آنها پاسخ میدهد:

۱. برهان آن دلیل که استدلال از معلول بر علت است، مفید یقین نیست و بنابراین نمیتوان آن را از اقسام برهان که مفید یقین است قرار داد.

پاسخ: استدلال از معلول بر علت به دو گونه است: دلیل و برهان. علت نیز دارای دو اعتبار است: اعتبار ذات علت بذاتها و اعتبار نسبتش به معلول. علت به اعتبار نخست، علت است و به اعتبار دوم، معلول معلولش. در این هنگام، اگر حد وسط معلول وجود اکبر در اصغر باشد، این حد وسط در اثبات جوهر اکبر دلیل است اما در اثبات انیت اکبر برای اصغر، برهان آن. بنابراین، مطلوب در یکی از آنها غیر از مطلوب در دیگری است؛ در یکی وجود اکبر فی نفسه مطلوب است و در دیگری وجود اکبر برای اصغر. برای مثال، استدلال «هذا الخشب محترق و اصغر. برای مثال، استدلال «هذا الخشب محترق و کل محترق فقد مسّته النار، فهذا الخشب مسّته النار»، دلیل است اما استدلال «هذا الخشب محترق و کل محترق فله محرق، فهذا الخشب له محرق»، برهان آن است. در مثال نخست، آتش که محرق معین است اثبات شده اما در مثال دوم محرق بطور مطلق اثبات گردیده است.

۲. بر پایه قاعده مورد پذیرش حکماء، یعنی «ذوات الأسباب لاتعرف الا باسبابها»، نمیتوان اعتبار برهان آن را پذیرفت، زیرا حد وسط در آن معلول نسبت اکبر به اصغر (نتیجه) است.

پاسخ: حد وسط در برهان آن اگرچه معلول جوهر اکبر فی ذاته است ولی بگونه‌یی علت وجود اکبر در اصغر است. برای مثال، در «هذا مؤلف و لكل مؤلف مؤلف»، حد وسط اگرچه معلول ذات مؤلف است اما علت وجود نسبی آن در اصغر است. بنابراین، این

قیاس به اعتبار نخست، دلیل است اما به اعتبار دوم، برهان؛ ضمن اینکه مراد از قاعده «العلم بذی السبب لایحصل الا من جهة العلم بسببه» اینست که تنها علم یقینی است که جز از راه علم به سببش بدست نمی‌آید، نه هر علمی. همچنین مراد از این سخن حکماء که: «ما لاسبب له لایحصل العلم به» علم یقینی است و علم غیر یقینی چه بسا بوسیله استدلال از آثار و معلولات به علل و اسباب بدست آید.

۳. در صورت معتبر نبودن برهان آن، نمیتوان برای اثبات وجود واجب (بدلیل بساطت و معلول نبودنش) برهان اقامه کرد در حالیکه برای اثبات وجودش براهین گوناگون اقامه شده است.

پاسخ: اگرچه برای اثبات واجب (بدلیل نداشتن سبب و جزء) امکان اقامه برهان حقیقی وجود ندارد اما میتوان برهانی اقامه کرد که در افاده یقین شبیه برهان لم است، زیرا اگرچه ذات واجب بذاته مقدم بر هر چیز است، اما از صفاتی مانند «سازنده عالم» برخوردار است که این صفات دارای حد وسط هستند و پس از اثبات صفات واجب با برهان – مانند برهان «عالم ساخته شده است. هر ساخته شده‌یی سازنده دارد. پس عالم دارای سازنده است» – ذات واجب نیز یقیناً بحکم قاعده فرعیت – «ثبوت الشیء لشیء فرع لثبوت المثبت له» – اثبات میشود.

باید توجه داشت که حد وسط براهینی که صفات خداوند را ثابت میکنند علت ثبوت نتیجه است، اگرچه معلول جزئی از اکبر است. برای نمونه، در مثال بالا «ساخته شده» علت ثبوت «دارای صانع» برای عالم است، اگرچه خودش معلول «صانع» که بخشی از حد وسط است میباشد. بنابراین، نباید پنداشت که حد وسط در این براهین علت صفات واجب است تا لازمه آن تقدم بر صفات واجب باشد،

بلکه حد وسط معلول صفات واجب است و با این وجود، علت ثبوت صفات واجب برای اصغر است. ۴. استدلال به یکی از دو چیزی که در تعقل با هم هستند بر دیگری (مانند استدلال به یکی از دو متضایف بر دیگری) و استدلال به یکی از دو چیزی که در وجود با هم هستند بر دیگری (مانند استدلال به یکی از دو معلول علت واحد بر معلول دیگر) درست نیست. دلیل نادرستی استدلال نخست، این تصریح ابن سینا در برهان شفاء است:

و اعلم أن توسط المضاف أمر قليل الجدوى في العلوم. وذلك لأن نفس علمك أن زيدا أخ هو علمك بأن له أخاً، أو يشتمل على علمك بذلك. فلاتكون النتيجة فيه شيئاً أعرف من المقدمة الصغرى. فإن لم يكن كذلك، بل بحيث يجهل إلى أن يتبين أن له أخاً، فما تصوّرت نفس قولك زيد أخ. و أمثال هذه الأشياء الأولى لا تسمى قياسات فضلاً عن أن تكون براهين.^{۲۶}

نادرستی استدلال دوم نیز بدلیل نبود علاقة لزومیه میان دو وجودی است که با هم معیت در وجود دارند، زیرا با نبود علاقة لزومیه نمیتوان یکی را حد وسط و دیگری را حد اکبر قرار داد تا ذهن از یکی به دیگری منتقل شود.

پاسخ: درباره دو امر متضایف باید گفت: میتوان استدلال را بگونه‌یی اقامه کرد که حد وسط یکی از دو امر متضایف نبوده، بلکه سبب ایجاد کننده تضایف باشد. برای مثال، میتوان به این برهان اشاره کرد: «این حیوانی است که از نطفه‌اش فردی دیگر از نوع خود او متولد میشود. هر حیوانی که چنین است دارای فرزند است. بنابراین این حیوان دارای فرزند است.»

درباره دو معلول علت واحد نیز باید گفت معیت

دو معلول علت واحد اتفاقی نیست بلکه بدلیل وجود تلازم عقلی میان آنها است، زیرا با توجه به اینکه میان وجود هر معلول و علت منحصراًش و نیز میان علت منحصراًش و معلولش تلازم برقرار است، در جایی که یک شیء علت منحصراًش دو معلول است، وجود یک معلول ملازم با تحقق علت منحصراًش است و تحقق علت منحصراًش ملازم با تحقق معلولش. بنابراین، نه تنها میان دو معلول علت واحد تلازم عقلی وجود دارد بلکه میانشان علاقة علیت و معلولیت، بگونه‌یی که مشکل دور تحقق نیابد، نیز وجود دارد؛ یعنی هر یک از دو معلول (البته با اختلاف در جهت) علت دیگری میباشد.

۵. برای برهان آن دلیل مثالهایی مانند «هذا انسان و کل انسان حیوان فهذا حیوان» و «الإنسان حیوان و کل حیوان جسم فالإنسان جسم» ذکر میشود؛ اما باید گفت این مثالها نادرستند، زیرا اگر اکبر علت اوسط یا جزء آن باشد، در وجود مباین با اوسط میباشد و بنابراین چگونه میتواند بر آن قابل حمل و با آن متحد شود؟! همچنین در این مثالها، اکبر ذاتی اصغر است و «الذاتی لا یعلل و انه بین الثبوت لذی الذاتی». بنابراین، چگونه اوسط برای چیزی که علت ندارد و برای ثبوت چیزی که بین الثبوت است (اکبر)، علت واقع شده است؟!

پاسخ: اکبر هنگامی که برای اوسط جنس است، مانند حیوان برای انسان یا جسم برای حیوان، جنس بودنش به یک اعتبار است و علت بودنش به اعتباری دیگر. برای مثال، جسم به اعتبار نخست بر حیوان و غیر حیوان مانند نبات و جماد حمل میشود زیرا این حمل بلحاظ مفهوم جسم «جوهر دارای سه امتداد» است و به چیزی دیگر مشروط نیست، اما به اعتبار

۲۶. همان، ص ۹۰.

دوم بر حیوان حمل نمیشود بلکه علت مادی (جزء مادی) آن است. بنابراین، بدلیل اختلاف جهت، تناقضی میان اینکه اکبر هم علت اوسط باشد و هم محمول آن وجود ندارد، زیرا در حقیقت، سبب غیر از محمول و محمول غیر از سبب است. همچنین میان اینکه اکبر بر اصغر هم بالذات (و بدون واسطه) حمل میشود و هم بواسطه حمل بر اوسط، تناقض نیست. از اینرو، اکبر بلحاظ وجود فی نفسه اش علت حد وسط است و حد وسط بلحاظ وجود فی نفسه اش، علت اصغر؛ و با این وجود، حمل اکبر بر اصغر معلول حمل اوسط بر اصغر است.

در باره اشکال حمل ذاتی بر ذی الذاتی نیز باید گفت مراد از «الذاتی لایعلل» اینست که حمل ذاتی بر ذی الذاتی بواسطه امری خارجی و عرضی ممکن نیست، نه اینکه بواسطه ذاتی دیگر ممکن نباشد.^{۲۷}

اختلاف ملاصدرا و ابن سینا در تبیین اعتبار قاعده «ذوات الاسباب»

از مباحثی که درباره ارزش منطقی برهان آن طرح شد میتوان دریافت که میان دیدگاه ابن سینا و ملاصدرا درباره اعتبار برهان آن اختلاف نظر وجود دارد؛ ابن سینا به عدم اعتبار این برهان و ملاصدرا به اعتبار آن رأی میدهد. بنظر میرسد ریشه این اختلاف، تبیین متفاوت آنان از قاعده ذوات الاسباب است. ابن سینا در بیان اعتبار قاعده بیشتر به تبیین آن میپردازد تا به ذکر استدلال برای اثباتش، و میگوید: مراد از سبب در قاعده «ذوات الاسباب» علت موجهه و مراد از معرفت در آن، علم ضروری غیر قابل زوال است و روشن است که اگر علم ما به معلول از راه علم به علت موجهه اش نباشد، شناخت ما ضروری و غیر

قابل زوال نخواهد بود، زیرا نسبت وجود شیء با غیر سبب خود، امکان است نه وجوب^{۲۸}. گویا در نگاه ابن سینا اعتبار قاعده با تحلیل و تصور دقیق مفاهیم بکار رفته در آن بدست می‌آید و به استدلال جداگانه نیاز ندارد.

ملاصدرا این تبیین ابن سینا را کافی ندانسته و خود در مقام اثبات اعتبار قاعده برآمده و میگوید: علم یقینی دائم به چیزی که دارای سبب است جز از راه علم به علتش ممکن نیست، زیرا

(الف) علم یقینی غیر قابل زوال هنگامی بدست می‌آید که صورت ذهنی با وجود خارجی مطابق باشد.

(ب) جعل به وجود تعلق میگیرد.

(ج) وجود خارجی شیء دارای سبب، به وجود علتش وابسته است.

(د) پس علم به وجود خارجی شیء دارای سبب، از راه علم به وجود سببش حاصل میشود، زیرا در غیر این صورت، شیء معلول از دو سبب مستقل برخوردار خواهد بود؛ یکی سببی که وجودش را اقتضا کند و دیگری سببی که علم به وجودش را.

(ه) تعدد سبب در اینجا محال است، زیرا فرض اینست که علم به وجود معلول، عین وجود معلول است و وحدت معلول مستلزم وحدت علت است.

(و) با توجه به وحدت وجود معلول و علم به وجود معلول و نیز وحدت وجود علت و علم به وجود علت از یکسو و تحقق وجود معلول از وجود علت، از دیگر سو، و اینکه – بنابراین – نسبت میان علم به وجود معلول و علم به وجود علت همان نسبت میان وجود معلول و وجود علت است، شناخت معلول تنها از راه

۲۷. ملاصدرا، تعلیقات بر شرح حکمة الاشراق قطب الدین

شیرازی، بخش منطق، ص ۱۷۰ – ۱۶۵.

۲۸. ابن سینا، الشفاء، البرهان، ص ۸۶ – ۸۵.

شناخت علتش ممکن است^{۲۹}.

آنچه این استدلال را از تبیین ابن سینا درباره قاعده «ذوات الاسباب» متمایز میکند، پذیرش وحدت ادراک و وجود و نیز عین ربط بودن وجود معلول برای علت و دخالت دادن آن در اثبات اعتبار قاعده است. این تمایز سبب شده تا ملاصدرا برهان آن را همانند برهان لم دارای اعتبار بداند.

داوری میان ابن سینا و ملاصدرا

در پاسخ به این پرسش که آیا برهان آن از اعتبار منطقی برخوردار است یا خیر؟ بنظر میرسد حق با ابن سینا است و دیدگاه ملاصدرا در معتبر دانستن برهان آن و همسنگ قرار دادن اعتبار آن با برهان لم پذیرفتنی نیست، زیرا افزون بر نارسایی دفاع ملاصدرا از اعتبار برهان آن در برابر اشکالات مطرح شده، دیدگاه وی از یکسو با تعریف منطقدانان از معنای یقین سازگار نیست و از دیگر سو با مفاد قاعده «ذوات الاسباب» همخوانی ندارد.

مراد از یقین در باب برهان در منطق، تصدیق حقی است که خلاف آن محال است و قابل زوال نیست^{۳۰}. در برهان آن، بدلیل اینکه حد وسط تنها علت تصدیق به نتیجه در ذهن است و علت ثبوت آن در خارج از ذهن نیست و لذا ممکن است علت واقعی نتیجه چیزی دیگر باشد، یقین دائم و غیر قابل زوال بدست نمی آید. این یقین تنها در صورتی محقق میشود که تصدیق، یا بین باشد — و آن هنگامی است که ثبوت محمول برای موضوع سبب نداشته باشد — یا (در صورت بین نبودن) بواسطه سبب اثبات گردیده باشد. در غیر این صورت راهی برای اثبات غیر قابل زوال بودن تصدیق وجود ندارد.

ملاصدرا با اینکه مفاد قاعده «ذوات الاسباب» را

■ اشکال دیدگاه ملاصدرا در معتبر دانستن برهان آن اینست که از یقینی بودن دلالت معلول بر وجود علت ما که مورد پذیرش ابن سینا و دیگر منطقدانان نیز هست، اعتبار منطقی برهان آن را نتیجه گرفته است. در برهان آن حد وسط آن علت ثبوت خارجی نتیجه نیست و صرفاً دلالت قطعی بر وجود علت ما دارد علت معین و مشخص، بهمین دلیل نیز یقین فراهم آمده از برهان آن از اعتبار منطقی برخوردار نیست.

میپذیرد، در تطبیق آن به راه درست نرفته است. او معتقد است حد وسط در آن دلیل بگونه قطعی بر وجود علت غیر معین دلالت دارد، زیرا حد وسط در آن دلیل، معلول است و وجود هر معلول بگونه یقینی از وجود علتی حکایت میکند. بنابراین، حد وسط در آن دلیل، دلالت قطعی و یقینی بر نتیجه دارد و از اینرو این برهان همانند برهان لم معتبر است.

در نقد دیدگاه ملاصدرا باید گفت: این سخن که وجود هر معلول دلالت قطعی بر وجود علت غیر معین دارد، سخن درستی است اما سبب نمیشود دلالت حد وسط بر نتیجه در آن دلیل، بگونه یقین غیر قابل زوال باشد، بلکه تنها سبب تصدیق به نتیجه میشود که تصدیق قابل زوالی است؛ زیرا علم به آن از راه سبب خارجی معینش بدست نیامده است.

بدیگر سخن، اشکال دیدگاه ملاصدرا در معتبر دانستن برهان آن اینست که از یقینی بودن دلالت معلول بر وجود علت ما که مورد پذیرش ابن سینا و

۲۹. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۳، ص ۴۳۲ - ۴۳۱.

۳۰. ابن سینا، الشفا، البرهان، ص ۷۸؛ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۲۷۴.

دیگر منطقدانان نیز هست، اعتبار منطقی برهان ان را - بر خلاف ابن سینا - نتیجه گرفته است. معتبر بودن برهان لمّ بدلیل آنست که حد وسط آن علت ثبوت خارجی نتیجه است و بنابراین با علم به آن، علم به علت معین و مشخص نتیجه بدست می‌آید و در این صورت کشف نتیجه از راه شناخت علت آن انجام میگیرد، ولی در برهان انّ بدلیل اینکه حد وسط آن علت ثبوت خارجی نتیجه نیست و صرفاً دلالت قعطی بر وجود علت ما دارد و این دلالت علت معین و مشخص نتیجه را کشف نمیکند، پی بردن به معلول از راه شناخت علت آن نمیباشد. بهمین دلیل نیز یقین فراهم آمده از برهان انّ از اعتبار منطقی برخوردار نیست.

در واقع بنظر میرسد ملاصدرا در اینجا میان مقام ثبوت و اثبات خلط کرده است، زیرا اگرچه تحقق علت پیش از تحقق معلول است، علم به علت لازم نیست پیش از علم به معلول باشد، بلکه ممکن است ذهن نخست به وجود معلول علم پیدا کند و سپس بدلیل عدم انفکاک وجود علت از وجود معلول، به وجود علت (غیر معین) منتقل شود.

علامه طباطبایی معتقد است سخنان ملاصدرا در اسفار - ذیل عنوان «فی ان العلم بذی السبب یمتنع حصوله الا من جهة العلم بسببه»^{۳۱} - دارای تسامح و ضعف است، زیرا مفاد این قاعده را آنگونه که منطقدانان مطرح کرده‌اند، بازگو نکرده بلکه از یکسو این قاعده را بر مبنای فلسفی خود معنا کرده و از دیگر سو از این قاعده در اثبات اعتبار برهان انّ دلیل استفاده کرده است.^{۳۲}

ملاصدرا در پاسخ به این اشکال که «استدلال به یکی از دو چیزی که در وجود با هم هستند بر دیگری، مانند استدلال به یکی از دو معلول علت

واحد بر معلول دیگر، نادرست است، زیرا میان دو وجودی که با هم معیت در وجود دارند علاقه لزومیه نیست»، معتقد بود میان دو معلول علت واحد، نه تنها علاقه لزومیه بلکه علاقه علیت و معلولیت برقرار است، زیرا وجود یک معلول ملازم با تحقق علت منحصره‌اش است و تحقق علت منحصره، ملازم با تحقق معلولش. باید گفت پاسخ ملاصدرا تام نیست، زیرا در همه براهین انّ مطلقاً که حد وسط و حد اکبر معلول علت واحد هستند، حد وسط و حد اکبر از علت منحصره برخوردار نیستند.

برهان انّ مفید یقین تام

ابن سینا بر این باور است که نوعی برهان انّ مفید یقین دائم وجود دارد و آن براهنی است که مقدمات آن سبب ندارند و بنابراین مشمول قاعده ذوات الأسباب نمیشوند. عبارت شیخ چنین است:

فبین أن الشيء أو الحال إذا كان له سبب لم يتيقن إلا من سببه. فإن كان الأكبر للأصغر لا بسبب بل لذاته لكنه ليس بين الوجود له؛ والأوسط كذلك للأصغر إلا أنه بين الوجود للأصغر؛ ثم الأكبر بين الوجود للأوسط؛ فينعتد برهان يقيني، ويكون برهان إن ليس برهان لم... فقد تحصل من هذا أن برهان الإن قد يعطى في مواضع يقيناً دائماً؛ وأما فيما له سبب فلا يعطى اليقين الدائم، بل فيما لا سبب له.^{۳۳}

بر پایه سخن شیخ الرئيس، برهان انّ مطلقاً با

۳۱. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۳، ص ۴۳۵ - ۴۳۱.

۳۲. طباطبایی، تعلیقات اسفار، ج ۳، ص ۳۹۶.

۳۳. ابن سینا، الشفا، البرهان، ص ۸۷ - ۸۶.

دارا بودن از شرایط ذیل، نتیجه یقینی افاده میکند:

۱. اوسط و اکبر هر دو از عوارض ذاتی اصغر باشند و ثبوتشان برای اصغر، بیواسطه علت باشد و خود اصغر اقتضای ثبوت هر دو را دارا باشد.

۲. ثبوت اوسط برای اصغر بین باشد.

۳. ثبوت اکبر برای اوسط بین باشد.

۴. ثبوت اکبر برای اصغر غیر بین باشد.

بنابراین، اگر موضوعی دارای دو محمول باشد که هر دو محمول از عوارض ذاتی آن موضوع باشند، چنانچه یکی از آن دو محمول برای موضوع بین الثبوت باشد، میتوان از آن محمول به محمول دیگر منتقل شد. برای مثال، اگر «الف» دارای دو عرض ذاتی «ب» و «ج» باشد و ثبوت «ب» برای «الف» و ثبوت «ج» برای «ب» بدیهی باشد، میتوان برهان آن مطلق مفید یقین دائم را چنین صورت داد: «الف ب است. ب ج است. پس الف ج است»^{۳۴}.

علامه طباطبایی سخن ابن سینا را میپذیرد^{۳۵} و از برهان آن مفید یقین، به «برهان آن از طریق ملازمات عامه» یاد میکند^{۳۶}. در برهان آن از طریق ملازمات عامه، اکبر و اوسط هر دو از لوازم ذاتی اصغر هستند و بگونه خارج محمول و بدون واسطه بر اصغر حمل میشوند، اما چون ثبوت اکبر برای اصغر بین نیست و ثبوت اوسط برای اصغر بین است، با تشکیل قیاسی متشکل از دو مقدمه کلی و واجب (حمل اوسط بر ذات اصغر و حمل اکبر بر اوسط)، ثبوت اکبر برای ذات اصغر آشکار میشود^{۳۷}.

یک اشکال و پاسخ

ابن سینا درباره برهان آن از راه ملازمات عامه میگوید: ممکن است کسی اشکال کند که ماهیت

این نوع برهان، لم است نه ان، زیرا ذات واحد هنگامی میتواند مقتضی دو وصف باشد که نخست بدون واسطه، مقتضی یکی از دو وصف باشد و سپس بواسطه آن وصف، وصف دوم را اقتضا کند. در این صورت، اوسط (وصف نخست) نه تنها علت اثبات اکبر (وصف دوم) برای اصغر بلکه علت وجودی آن نیز هست. بدیگر سخن، میتوان اشکال را اینگونه مطرح کرد: ذات واحد نمیتواند ذاتاً اقتضای دو شیء را داشته باشد، زیرا با قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» منافات دارد. اگر اصغر ابتدئاً و بلاواسطه مقتضی اوسط باشد و سپس بواسطه اوسط مقتضی اکبر باشد، اوسط نه تنها در مقام بیان و اثبات بلکه در مقام واقع و ثبوت نیز علت اکبر خواهد بود. بنابراین برهان، لم خواهد بود نه ان.

شیخ الرئیس در پاسخ این اشکال میگوید: بلحاظ منطقی میتوان برهانی را فرض کرد که در آن اکبر و اوسط هر دو از لوازم ذاتی اصغر باشند و ثبوت اوسط برای ذات اصغر بین باشد، اما ثبوت اکبر برای ذات اصغر بین نباشد، بلکه ثبوت اکبر برای اوسط بین باشد. در این صورت، اوسط تنها سبب اثبات اکبر برای اصغر در ذهن است و سبب ثبوت خارجی اکبر برای اصغر نیست. او در ادامه توضیح میدهد که بحث از تحقق یا عدم تحقق برهان آن مذکور، به فلسفه اولی و بحث از احوال موجودات مربوط میشود نه منطقی. با این وجود، در فلسفه

۳۴. مصباح یزدی، شرح برهان شفا، ج ۱، ص ۲۳۳-۲۳۲.

۳۵. طباطبایی، رسائل سبعه، البرهان، ص ۳۸.

۳۶. همو، نهاية الحکمة، ج ۱، ص ۳۲-۳۰؛ همان، ج ۴،

ص ۱۰۲۶؛ همو، تعلیقات اسفار، ج ۳، ص ۳۹۶؛ همان، ج ۶، ص ۱۷۸.

۳۷. ابن سینا، الشفا، البرهان، ص ۸۶.

اولی ثابت می‌شود که امکان دارد یک ذات چند لازم ذاتی داشته باشد و تحقق همه آنها برای ذات، با هم وبدون تقدم یکی بردیگری باشد؛ یعنی تحقق هر یک از آن لوازم برای ذات، بدون وساطت دیگری انجام گیرد. از نگاه ابن سینا بیشتر موجودات از اینگونه ذوات هستند، زیرا بساطتشان بساطت مطلق و محض نیست^{۳۸}.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در میان اقسام برهان، برهان لمّ بدلیل اینکه شناخت نتیجه در آن از راه شناخت سببش حاصل می‌شود، مفید یقین تام و دارای اعتبار منطقی است. اما برهان انّ - بحکم قاعده «ذوات الاسباب» - مفید یقین تام نیست، زیرا علم به نتیجه در آن، از راه علم به سببش نیست. ابن سینا برخی از براهینی که بظاهر انّ هستند ولی مفید یقین تامند را در واقع لمّ می‌شمارد و آنها را از دایره برهان انّ بیرون میبرد. اما ملاصدرا اینگونه براهین را در زمره همان برهان انّ شمرده و معتقد است همه براهین انّ، معتبر و مفید یقین منطقی‌اند.

نشان دادیم که دیدگاه ملاصدرا پذیرفتنی نیست، زیرا تفسیری از قاعده «ذوات الاسباب» نمیتواند اعتبار برهان انّ را اثبات کند. با این وجود، از یکسو برهان انّ، در صورتی که علت در آن منحصراً باشد، معتبر است و از دیگر سو، نوعی از برهان انّ بنام «برهان انّ از طریق ملازمات عامه» وجود دارد که مفید یقین تام است و مشمول قاعده «ذوات الاسباب» واقع نمیشود، زیرا در این برهان نتیجه، معلول حد وسط نیست بلکه اوسط و اکبر هر دو لازم اصغر هستند که ثبوت اوسط برای اصغر و ثبوت اکبر برای اوسط بین است و بنابراین بواسطه ثبوت

اوسط برای اصغر، اکبر بگونه یقینی برای اصغر اثبات می‌گردد.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، الشفا، المنطق، البرهان، تصحیح ابراهیم مدکور، قم، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
- جوادی آملی، عبدالله، شرح حکمت متعالیه، تهران، الزهراء، ۱۳۶۸.
- حلی، حسن بن یوسف، الأسرار الخفیه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
- سبزواری، ملاحادی، شرح المنظومه، تصحیح حسن زاده آملی، قم، نشر ناب، ۱۴۱۷ق.
- شهابی، محمود، رهبر خرد، تهران، کتابخانه خیام، ۱۳۴۰.
- طباطبایی، سید محمدحسین، تعلیقات اسفار، در ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۰ق.
- — — — —، رسائل سبعه، البرهان، قم، حکمت، ۱۳۶۲.
- — — — —، نهایة الحکمة، تحقیق و تعلیقه غلامرضا فیاضی، قم، مؤسسه امام خمینی، ۱۳۷۸.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، اساس الاقتباس، تصحیح سید عبدالله انوار، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵.
- — — — —، شرح الاشارات والتنبیها، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵.
- مصباح یزدی، محمدتقی، تعلیقه نهایة الحکمه، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۴۰۵.
- — — — —، شرح برهان شفا، تحقیق محسن غروی، قم، مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۴.
- ملاصدرا، تعلیقات بر شرح حکمة الاشراق قطب الدین شیرازی، بخش منطق (ج ۲): تحقیق حسین ضیائی تربتی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۹۲.
- — — — —، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۳: تصحیح و تحقیق مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۳.
- — — — —، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۶: تصحیح و تحقیق احمد احمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۱.

۳۸. همان، ص ۸۷-۸۶.